

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مفهوم حکمت در دعوت

مؤلف: صالح بن عبدالله بن حمید

مترجم: پدram اندایش

نام کتاب: مفهوم حکمت در دعوت

مؤلف: صالح بن عبدالله بن حمید

مترجم: پدram اندایش

ناشر: بوکان - انتشارات

نوبت چاپ: اول - پاییز ۱۳۹۶

چاپ: بوکان - رامان

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ریال

کلیه حقوق چاپ و نشر برای مؤلف محفوظ است.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

شکر و ستایش برای الله است و صلوات و سلام بر رسول الله و بر آل و اصحابش و اما بعد:

این سخنانی است درباره‌ی حکمت، دعوت و حرکت کردن به سوی تلاش قوم بزرگی که به سوی الله تعالی دعوت می‌دادند. آنان در دعوت خود به مسائلی برخورد می‌کنند که کسانی که کار آنها را انجام می‌داده‌اند، در گذشته و حال حاضر به آن مسائل برخورد می‌کنند و این در هر زمانی وجود دارد و این سنت الله تعالی در حاضران و گذشتگان می‌باشد.

دعوت به سوی الله تعالی راه پیامبران بوده است. پیامبران الله تعالی در این کار با مسائلی برخورد کردند

که در آنها رنج، مخالفت، روی برگرداندن و تکبر ورزیدن در بین افراد زیادی وجود داشته است و در مقابل آنها بزرگان اقوامی قد علم کرده بودند که از روی تکبر با سخن آنان مخالفت می‌ورزیدند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸] (بگو: این راه من است [که] با بصیرت به سوی الله [تعالی] دعوت می‌دهم و کسانی که از من تبعیت می‌کنند [نیز باید این کار را انجام دهند]. پاک و منزّه است الله و من از مشرکان نمی‌باشم).

این مطلب فقط درباره‌ی حکمت می‌باشد و معنای آن را بیان داشته و مفهوم آن را آشکار می‌نماید.

اگر حکمت با دعوت همراه شود، همان آرزو و یقین می‌باشد، توسط آن دعوت شدگان فهم مسئولیت‌پذیری و انجام تکالیف را پیدا می‌کنند. وقتی این احساس

محکم می‌شود، سرشت آنها تغییر پیدا کرده و راه آنها اعتدال می‌یابد و هدف آنها اصلاح می‌گردد. پس حقی که بر گردن دعوتگر از طرف الله تعالی وجود دارد این است که این احساس را بیدار کند. در اینجا است که تمامی حکمت، پند نیکو و بحثی که به نیکوترین شکل می‌باشد را برای شما بیان می‌داریم و بعد از آن از عواملی صحبت می‌شود که باعث تحقق یافتن مفهوم حکمت می‌شود: ضرورت شناخت سرشت انسانها، گروه‌هایی که دعوت شدگان به آن تقسیم می‌شوند و نگریستن در شرایط زمانی و مکانی و استفاده از اسلوب‌های قوی و عملی.



تعریف حکمت:

حکمت از «الحکمة» - با فتحه‌ی کاف و میم - گرفته شده است و آن چیزی است که بر دهان چهارپا بسته

می‌شود تا سوارکارش، آن را از سرکشی باز دارد. حکمت از آن گرفته شده است، زیرا صاحب خود را از اخلاق پست باز می‌دارد^۱.

حکمت در حقیقت به معنای قرار دادن هر چیزی در جای آن می‌باشد.

این تعریفی عمومی بوده و شامل سخنان، اعمال و دیگر موارد می‌باشد. امید است ای برادرانم! تا در این مطلب، حکمتی را بیان دارم که از صفات کسی است که به سوی الله تعالی دعوت می‌دهد و آن غالباً سخنی از روی علم و موعظه و تغییری است که در دیگران ایجاد می‌شود تا آنان را به سوی خیر بفرستد و از شر آنها را باز دارد.

^۱ - المصباح المنیر ۵۶ .

درباره‌ی این مفهوم، ابن زید گفته است: «هر سخنی که با آن پند دهی یا بسوی چیزی گرامی دعوت دهی یا از امر زشتی باز بداری، همان حکمت است».

دقیق‌تر از آن این سخن ابی جعفر محمد بن یعقوب است: «هر سخن درستی که نتیجه‌ی آن انجام گرفتن فعل درستی باشد، همان حکمت است». جرجانی در تعریفات گفته است: «هر سخنی که موافق حق باشد، حکمت است».

الله تعالی نیز می‌فرماید: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [البقرة: ۲۶۹] (به هر کس بخواهد حکمت را عطا می‌نماید و کسی که به او حکمت داده شود، همانا به او خیر بسیاری داده شده است).

این آیه‌ی گرامی بین حکمت و خیر ارتباط برقرار کرده است و دلیل این ارتباط این است که حکمت شامل

معانی درستی است که باعث سالم شدن سخن و عمل می‌گردد.

در معنای دیگر: حکمت کامل بودن علم و اجرای عملی، موافق با آن علم می‌باشد. کسی که این حکمت را بخواهد - به این معنا که برای قبول آن مستعد باشد و در فکر، قوای بدن و سرشت اعتدال و سلامتی داشته باشد - در نتیجه‌ی آن حقایق را می‌فهمد و وقتی حق برایش روشن می‌شود، بر آن گردن می‌نهد و اموری مثل هوای نفس، تعصب، زورگویی و تکبر او را از این کار باز نمی‌دارد. در پس آن است که اسباب آن شامل حاضر شدن در نزد دعوتگران و سالم ماندن از نافرمانان معاند برای او آسان می‌گردد و اگر روی نمودن به الله تعالی با آن همراه شود، اسباب آن آسانتر شده و چیزی که مانع فهم آن مسائل می‌شود، از وی جدا می‌گردد و فهم برای او آسانتر می‌شود.

در این هنگام است که خیر زیادی را بدست می آورد که
الله سبحانه به آن اشاره دارد: ﴿فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾
(همانا به او خیر زیادی داده شده است).

خیر بسیار سبب به وجود آمدن فکر و هدایت الهی
می شود. از مشتقات این خیر و اموری که توسط حکمت
ایجاد می شود، اشتباه نکردن و گرفتار گمراهی نشدن به
اندازه‌ی توکل در فهم و حضور ذهن داشتن در آن
می باشد. اگر در مشکلاتی که برای مردم به وجود
می آید بنگرید، بیشترین آنها به علت وجود جهل،
گمراهی و فکر فاسد می باشد و بر عکس آن نیز درست
است که آنچه به مردم منفعت می رساند و باعث اصلاح
آنها می شود، شناختها و علم به حقایق می باشد و اگر
مردم حق را می شناختند از مواضعی که باعث بدبختی و
بیچارگی می شود، دوری می کردند^۱.

^۱ - التنویر والتحریر ۳ / ۶۴ .

از مجموع سخنانی که گفته شد، معلوم می‌شود که حکمت کلمه‌ای عام است که شامل سخنانی می‌باشد که باعث ایجاد بیداری نفس و رسیدن به خیر و باخبر شدن از اموری که باعث خوشبختی و بدبختی می‌شوند و رعایت اصول آداب می‌باشد... و آن شناختی خالص است که از اشتباه کردن و گرفتار جهل شدن در آموزش انسانها و پاک کردن و توجیه نمودن آنان، جلوگیری می‌کند.

آن اسمی جامع می‌باشد که در هر سخن یا علمی استفاده می‌شود که توسط آن حال مردمان و اعتقادات آنها اصلاح گردیده و به طور مستمر جریان داشته و تغییر نمی‌کند.^۱

^۱ - التئویر والتحریر ۳ - ۶۰ - ۶۳ ، ۴۱ / ۳۵ .

اموری که به آنها حکمت گفته شده است:
در عبارات شرعی حکمت به آن چیزی که بیان نمودم
گفته می‌شود.
همچنین منظور از آن: کتابهای آسمانی مثل قرآن و
انجیل و دیگر کتابها می‌باشد.
همچنین منظور از آن: پیامبری، هدایت، راه‌یافتگی،
عدالت، علم، بردباری و فهم صحیح است^۱.



موعظه‌ی حسنه یا همان پند نیکو:

با توجه به تعریفی که از حکمت بیان داشتیم، پند نیکو و
بحشی که به نیکوترین شکل می‌باشد، نیز در دایره‌ی
حکمت وارد می‌شوند.

^۱ - لسان العرب ۱۲ / ۱۴۰ - ۱۴۲ . المعجم الوسیط ۱ / ۹۰ . القاموس المحيط
۹۸ / ۴ .

ولی آن دو را به شکلی جداگانه بیان می‌داریم، تا آن را بیشتر توضیح داده و آشکارتر نماییم و مجال در اینجا بسط دادن مفهوم حکمت می‌باشد. الله تعالی نیز آن دو را به طور جداگانه بیان داشته و می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵] (با حکمت و پند نیکو به سوی پروردگارت دعوت بده! و با آنها به نیکوترین شکل بحث کن!).

از آنجا که این دو امر نیز در مفهوم حکمت وارد می‌شوند، عطف آنها به حکمت در این آیه‌ی گرامی، عطف خاص نسبت به عام می‌باشد.

اصل در پند به این معنا است: سخنی است که به نرمی به طرف مقابل گفته می‌شود تا او آماده‌ی انجام خیر شود و سخن شما را قبول کند.

معنای پند دلالت دارد بر این که رغبت یا ترس ایجاد شود و ترساندن یا بشارت دادن انجام پذیرد، به همین دلیل ابن عطیه گفته است: «موعظه‌ی حسنه (پند نیکو): ترساندن یا امید ایجاد کردن و لطف نمودن به انسان است تا او بترسد و نشاط پیدا کند و به صورتی قرار گیرد که فضیلت‌ها را قبول نماید»^۱.

زمخشری در این‌باره اشاره به نکته‌ی باریکی نموده و گفته است: «موعظه‌ی حسنه این است که برای طرف مقابل پنهان نماند که شما برای او خیرخواهی می‌کنید و هدف شما منفعت رساندن به وی می‌باشد. خلاصه این که: آن یادآوری خیر است که توسط آن رقت قلب ایجاد گردد»^۲.

^۱ - التعریفات ۱۳۲ .

^۲ - البحر المحیط ۵ / ۵۴۹.

این اشاره‌ای زیبا برای توصیف موعظه‌ی حسنه می‌باشد و این تعریف برای حکمت وجود ندارد، زیرا گفته‌اند: موعظه به حسنه مقید شده است و این قید برای حکمت وجود ندارد، زیرا حکمت همان آموزش به طور کامل می‌باشد که معلم برای تعلیم دانشجویانش به آن همت می‌گمارد و برای آن حالتی وجود ندارد، مگر حسنه (نیکو) و نیازی به اضافه شدن کلمه‌ی «حسنة» (نیکو) به آن وجود ندارد.

هدف از موعظه‌ی حسنه غالباً بر حذر داشتن شخص موعظه شده از اعمال بد یا گرفتار شدن به آن می‌باشد و باید با بر طرف کردن تنیدی در موعظه دهنده و حاصل شدن تواضع در نفس موعظه داده شده صورت گیرد.

از موعظه‌ی حسنه، نرمی سخن و رغبت ایجاد کردن به خیر در موعظه شونده می‌باشد، [الله تعالی] خطاب به موسی و هارون علیهما السلام می‌فرماید: ﴿اٰذْهَبَا اِلٰی

فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى ﴿طه: ۴۳-۴۴﴾ (به سوی فرعون بروید که او طغیان و سرکشی نموده است * با او به نرمی و آرامی سخن بگویید! باشد که متذکر شود و یا ترس از ابهت و عظمت [الله تعالی] در وی ایجاد گردد) [باید توجه داشت این خطاب مربوط به فرعون است و پست‌ترین شخصی که در قرآن اوصاف او آمده است، همین فرعون می‌باشد، ولی با این وجود الله تعالی امر می‌فرماید که با او به آرامی و نرمی سخن بگویند].



بحث نمودن به نیکوترین شکل:

بحث در اصل: حجت آوردن برای اثبات درست بودن نظر و رد نمودن طرف مخالف می‌باشد. آن گفتگو و تبادل دلایل و مناقشه بر سر آنها می‌باشد. آن حالتی کامل‌تر از مخاصمه می‌باشد و مخاصمه نوعی از بحث

است که همان رد آوردن در کلام و بیان حجت‌ها می‌باشد.

در این‌باره جرجانی در تعریفاتش آورده است: «بحث: آوردن حجت برای دفع کردن فساد در سخن یا شبهه و یا درست کردن سخن طرف مقابل می‌باشد و آن در حقیقت از روی دشمنی می‌باشد.

به جز آن که آنچه منظور ما در اینجا است، همان بحث کردن، حجت آوردن و گفتگو می‌باشد و به بالاتر از آن که مخاصمه است، نمی‌رسد، مگر آن که بحث ما با ستمگران باشد که در آن صورت به حد مخاصمه می‌رسد، زیرا در این صورت صفت نیکو بودن از آن جدا می‌شود و اگر شخصی برای دعوت به بحث نیاز پیدا کند، باید به نیکوترین شکل آن را انجام دهد.

آنچه در اینجا بیان داشتیم، به پند نیکو نزدیک می‌باشد. بحث نیکو^۱ باید در چهارچوب موضوع خود انجام پذیرد و باید از به هیجان آمدن دور باشد و به مسائل بزرگتر و مهمتر پرداخته شود و از بحث درباره‌ی مسائل کوچکتر خودداری گردد و باید با حفظ وقت، عزت نفس و کمال جوانمردی انجام پذیرد و باید همراه اشتیاق به مدارا و نرمی و دوری از سنگدلی و خشونت باشد. بحث نیکو شامل این امر نیز می‌باشد که طاهر بن عاشور گفته است^۲:

«رد نمودن تکذیب معاندان با بیان سخنی آشکار در باطل کردن سخن آنان، به طور مثال الله تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [سبأ:

^۱ - برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتابچه‌ی آداب گفتگو از شیخ دکتر عائض القرنی رجوع کنید. (مترجم)

^۲ - التحریر ۱۴ / ۳۲۵ - ۳۳۰

[۲۴] (بگو: چه کسی در آسمانها و زمین شما را روزی می‌دهد؟ بگو: [او همان] الله است و ما یا شما، یا بر هدایت می‌باشیم و یا بر گمراهی آشکارا). همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِنْ جَادُلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ * اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ [الحج: ۶۸-۶۹] (و اگر با تو وارد بحث شدند، بگو: الله به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است * الله در روز قیامت در آنچه که در آن اختلاف می‌ورزید، بین شما حکم می‌نماید).

زیور دعوتگر از صفاتی است که باعث ایجاد حکمت می‌شود:

قبل از وارد شدن در ورطه‌ی سخن گفتن درباره‌ی حکمت و مفهوم آن و اشاره به معنای حکمت که در قبل آمد و آنچه که دعوتگر باید در سلامت فکری و اعتدال در قوای بدن و دوری از تعصب و انتقام‌گیری

باشد، باید بگویم: دوست دارم به صفاتی اشاره کنم که دعوتگر توسط آن زینت می‌یابد و با توفیقی از طرف الله تعالی عمل او بر اساس حکمت می‌شود و با تبلیغ حق و با بصیرت به هدف می‌رسد. از آنها این موارد است:

الف- تقوا:

منظور از آن، تمامی معانی آن می‌باشد و شامل تمامی انجام اموری که به آنها امر شده و ترک اموری است که از آنها نهی شده است و همچنین زیور یافتن به صفات اهل ایمان است. اگر الله تعالی تقوا را نصیب شخصی گرداند، قلب او نورانی می‌شود، درک او زیاد می‌شود، در مقابل حق بصیرت پیدا می‌کند و توسط آن به وسایل و اسلوب‌های صحیحی می‌رسد که شخص را با حالتها، زمانها، مکانها و اشخاص هماهنگ می‌کند. همانا که عاقبت برای تقوا می‌باشد: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ

أَمْرِهِ يُسْرًا» [الطلاق: ۴] (و کسی که از الله تقوا پیشه کند، در امر وی برای وی آسانی قرار می‌دهد).
دوستان الله تعالی همان متقیان می‌باشند...

ب - اخلاص:

این امری است که به شکل نظری کاملاً معلوم است، ولی تحقق یافتن آن قسم به الله، بسیار سخت می‌باشد. کسی که این صفت در او ایجاد شود، به نظر مردم، چیزهای آنها اهمیتی نمی‌دهد و در پی رضایتمندی آنان نمی‌باشد. در اینجا است که یاد سخن امام مجدد شیخ الإسلام محمد تمیمی رحمه الله می‌افتم: «بعضی از مردم هستند که به سوی الله دعوت می‌دهند و این در حالی است که فقط به سوی خودشان دعوت می‌دهند».

در بین مردم بیشترین کسی که باید این خصلت را داشته باشد و از همه‌ی مردم به آن محتاج‌تر می‌باشد، علماء و دعوت‌گران می‌باشند. اولین کسانی که در روز قیامت،

آتش جهنم برای آنها آماده می‌شود، کسانی هستند که این خصلت را ضایع نموده‌اند. غزالی رحمه الله در الإحیاء از شهوت خقیی که دعوتگر را به سوی شرک خفی می‌کشاند، ترسانده و گفته است:

«دعوتگر در هنگام دعوت و برپا داشتن آن، برای علم و دینی که دارد، خودش را بزرگ دیده و دیگران را در جهل و کوتاهی می‌بینید و در نتیجه آنان را تحقیر می‌کند. گاهی هدف از دعوت بیان جدا بودن شخص از دیگران می‌باشد و دعوت شده را - حتی به شکل خفی - به علت جهل، کوتاهی و بدی حال او، تحقیر می‌کند».

گفته است: «این ذلتی زیاد بوده و حماقتی ترسناک می‌باشد. این فریب شیطان است که آن را به گردن هر انسانی می‌اندازد، مگر کسی که الله تعالی عیب‌های او را به وی نشان داده و چشمانش را به نور هدایت گشوده

باشد، همانا که در حکم نمودن برای دیگران، لذت زیادی برای نفس وجود دارد».

غزالی رحمه الله به این روشنگری اکتفا ننموده بلکه سنجش و محک آن را نیز بیان داشته است: «در اینجا سنجش و معیاری وجود دارد که شایسته است تا دعوتگر توسط آن خودش را مورد امتحان قرار دهد. آن این است که برپا داشتن دعوت دیگران و اصلاح مردم و قبول شدن توسط آنها نزد وی دوست داشتنی‌تر از آن باشد که آن مردم خود او را قبول کنند. اگر دوست داشت که این امر توسط دیگری انجام شود، او بر خیر خواهد بود و اگر آن را برای کسان دیگری از اهل علم و دعوت دوست نداشت، او کسی نیست، مگر شخصی که از هوای نفسش تبعیت می‌کند و هدف او از

دعوت، جاه طلبی می‌باشد، پس باید در آن مورد از الله تعالی تقوا پیشه کند و اول خودش را دعوت دهد»^۱.

ولی در سخن او: «دوست داشتن دعوت دیگران بیشتر از دعوت خودش» به نظر من جای ایراد وجود دارد و این وقتی قوی می‌شود که پیامبر ﷺ فرموده است: «فوالله لأن يهدي الله بك رجلاً واحداً خير لك من أن يكون لك حمر النعم»^۲ (قسم به الله، اگر یک شخص از آنها را الله، توسط تو هدایت نماید، برای تو از گله‌ی شتران قرمز^۳ بهتر است). در نتیجه رقابت [و دوست داشتن دعوت دادن توسط خود شخص]، رقابت در کار خیر می‌باشد. همچنین الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ [فصلت: ۳۳] (و چه

^۱ - با تصرف و حذف، الإحياء ۲ / ۳۲۹.

^۲ - متفق علیه من حدیث سهل به سعد.

^۳ - شتران قرمز در آن زمان حکم ماشین‌های مدل بالای امروزی را داشت. (مترجم)

کسی نیکو سختر از کسی است که به سوی الله دعوت دهد و عمل صالح انجام دهد).

ولی جدای از این رقابت مشروع، شخص باید اخلاص داشته باشد و نیت خود را اصلاح نماید.

ج - علم:

آن بزرگترین هدف در بصیرت می باشد و این سخن الله تعالی است که می فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ﴾ [یوسف: ۱۰۸] (بگو: این راه من است که با بصیرت به سوی الله [تعالی] دعوت می دهم).

از مهمترین معانی حکمت، همان علم می باشد، همان گونه که در قبل بیان داشتیم.

بصیرت شامل علم و حکمت می باشد و این خصلت نیازی به شرح دادن ندارد، زیرا معلوم و آشکار است. همین قدر کافی است که امام بخاری (بخارایی) رحمه الله در صحیحش آورده است: «باب العلم قبل القول

والعمل» (باب علم قبل از سخن گفتن و عمل نمودن).
دلیل او این سخن الله تعالی می باشد: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾ [محمد: ۱۹] (پس بدان که هیچ پرستش شونده و معبود برحق جز الله وجود ندارد و برای گناهت طلب آمرزش نما!).

وی رحمه الله گفته است: «علم قبل از سخن و عمل شروع می شود».

در این باره حسن بصری رحمه الله گفته است: «عمل کننده ی بدون علم، مانند رهگذری است که آدرس نمی داند».

در مأثور الحكم آمده است: «کسی که به چیزی غیر از اصل تمسک جوید، ذلیل می شود و کسی که راهی را بدون راهنما طی نماید، گمراه می گردد».

علم شامل فهم دقیق در آنچه که در قرآن و سنت آمده است و قدم گذاشتن در راه پیشینیان صالح با فهم اهل علم و فقه به صورت نظری و عملی، می‌باشد.

د - تواضع و فروتنی:

در سرشت انسانها این وجود دارد که کسی که آنان را تحقیر نماید و با کوچک شمردن و تحقیر کردن شروع نماید، چیزی را از وی قبول نمی‌کنند، حتی اگر آن سخن حق و صادقانه باشد. باید توجه داشت که بالاخواهی سببی آشکار برای کراهت داشتن از حق و رد آن می‌باشد.

در اینجا است که تواضع میوه‌ی شناخت الله تعالی و شناخت نفس می‌باشد. خلیفه ابوبکر رضی الله عنه گفته است: «هیچ یک از مسلمانان، هیچ مسلمان دیگری را تحقیر نکنند، زیرا کوچک مسلمانان نزد الله [تعالی] بزرگ می‌باشد». الله تعالی، پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را خطاب قرار

داده و می‌فرماید: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ﴾ [الکھف: ۲۸] (و صبورانه خود را همراه کسانی قرار بده که صبحگاه و شامگاه پروردگارشان را می‌خوانند و چشمانت را از آنها بر مدار!).

ابن الحجاج گفته است: «کسی که می‌خواهد بالا رود، نسبت به الله تعالی تواضع داشته باشد، زیرا عزت بدست نمی‌آید، مگر به اندازه‌ای که [از طرف الله تعالی] نازل می‌شود...».

امری که وابسته به این باب می‌باشد، دانستن این است که کسی که زیاد درباره‌ی خود صحبت کند یا در جهت طلب ستایش مردم باشد یا بخواهد دیگران از او تعریف کنند، سرشت مردم از او تنفر دارد.

پس فضیلت از جانب الله تعالی می‌باشد و کسی که با مردم سخن می‌گوید، باید از فضیلت الله تعالی سخن بگوید و نه از فضیلت خودش.

هـ - صبر و بردباری:

صبر چیزی نیست جز خویشن‌داری در هنگام خشم و به کار بردن عقل هنگام ایجاد هیجان. قسم به الله این چیزی نیست جز مردانگی و دارای قدرت بودن، پیامبر ﷺ فرموده است: «لیس الشدید بالصرعة إنما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب»^۱ (پهلوانی به کشتی گرفتن نیست، بلکه پهلوان کسی است که در هنگام خشم خود را کنترل می‌کند).

^۱ - متفق علیه من حدیث سهل بن سعد.

چه کسی به این خصلت بیشتر از مردی نیاز دارد که او دعوت می‌دهد و میدان عمل او سینه‌های مردمان و درون‌های بشر می‌باشد؟

از آشکارترین حالت‌های بردباری، فروبردن خشم و بعد از آن، گذشت از مردم می‌باشد. این از صفات اهل بهشتی می‌باشد که عرض آن به اندازه‌ی آسمانها و زمین است.

کسی که بردباری نصیب او شود، درج‌اتش بالا می‌رود... با فامیلی که با او قطع رابطه کرده است، صله-ی رحم می‌نماید و کسی را که به او ظلم کرده است را می‌بخشد و به کسی که به او بدی کرده است، نیکی می‌نماید. خطا کرده است، کسی که پندارد، صبر و بردباری از ناتوانی و بخشش از ضعیف بودن و و روی برگرداندن از جاهلان، ترس و خواری می‌باشد. کسی این سخن را به زبان نمی‌آورد، مگر کسی که از روی

گناه تکبر دارد و آن صفت نکوهیده‌ای است که همان گونه که معلوم است با بردباری منافات دارد.

امام زین العابدین بن علی بن حسین - رضی الله عنه وعن آبائه - روزی به سوی مسجد حرکت نمود، مردی او را دشنام داد و در نتیجه مردم به آن مرد اعتراض کردند. او علیه السلام گفت: «وی را رها کنید!». سپس به وی روی نمود و گفت: آنچه از عیب‌های ما که از تو پوشانده مانده است، بیشتر از این می‌باشد. آیا برای تو نیازی وجود دارد که ما بر طرف نماییم؟ مردی از روی حیاء [در حالی که نیازمند بود، چیزی را در خواست نکرد] و او نیز شال خود را بر وی انداخت و امر نمود تا هزار درهم به او بدهند. در اینجا بود که هر وقت آن مرد او را می‌دید، می‌گفت: تو از فرزندان پیامبران هستی.

سنگدلی و درشتخویی:

سعید بن عبدالرحمن زبیدی گفته است: «علمایی که تبسم داشته و شاد می‌باشند، مرا به شدت جذب می‌کنند. اما کسانی که با خوشرویی با آنها برخورد می‌نمایید و آنها با ترش رویی با شما برخورد می‌نمایند و به خاطر علمشان بر شما منت می‌گذارند، الله تعالی هیچ وقت چنین افرادی را زیاد نگرداند».

ای دعوتگران: مردم به یاوری مهربان و جوانمردی بشاش نیاز دارند. آنان نیاز دارند که کوشش آنها دوست داشته شود و در برابر جهل آنها بی‌تابی صورت نگیرد. به کسی نیاز دارند که سختی‌های آنها را به دوش بردارد و آنها سختی‌های وی را بر دوش حمل نکنند و همچنین به کسی نیاز دارند که دارای عاطفه و رضایت‌مندی بسیار باشد.

به همین دلیل بود که رحمت ربانی، شامل حال محمد ﷺ شد و فرستاده و الگو می‌باشد: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] (پس با رحمتی از طرف پروردگارت برای آنها نرم شدی و اگر سنگدل و درشت‌خو بودی، از دور و اطرافت پراکنده می‌شدند، پس آنان را عفو نما! و برای آنها طلب آمرزش کن!).

هرگز برای حق خودش خشمگین نشد و هرگز به علت ضعف بشری آنها، بی‌تاب نگردید. هر آنچه که در دستانش بود را به آنها می‌داد و از روی اشتباهاتشان از آنها روی برنگرداند و بردباری، نیکی به آنها و عاطفه به خرج دادن در برابر آنها را به اوج خود رساند.

وقتی به بنده قلبی مهربان و سرشتی با رقت به همراه علم و حکمت داده شود... افراد زیادی نیستند که

خواهان خیرخواهی وی نمی‌باشند و البته که دنیا پُر از کسانی است که خیرخواهان را دوست نمی‌دارند.

بلکه دعوتگری که بر حق می‌باشد و دارای علم و کوشش است، ممانعت مردم و نفرات آنها او را اسیر خود نمی‌کند... بلکه به آنها مهربانی می‌کند و برای آنها دلسوزی می‌نماید و این عمل او دائمی می‌شود و از روی عادت دفعه‌ای بعد از دفعه‌ای دیگر آن را انجام می‌دهد، به مانند عادت کردن پدر و مادری که در برابر فرزندان‌شان اشتیاق داشته و با پافشاری به آنها در حالت سلامتی و مریضی غذا و دارو می‌دهند. همانا در حدیثی که أبوداود، نسائی، ابن ماجه و ابن حبان آن را از ابوهریره رضی الله عنه آورده‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ مِثْلُ الْوَالِدِ لَوْلَدَه» (همانا من فقط در برابر شما مثل پدر در برابر فرزندش می‌باشم).

آیا مهربانیی بیشتر از مهربانی پدر در برابر فرزند دیده‌اید. چقدر قوم پیامبر ﷺ او را به سختی انداختند و زاری کنان می‌فرمود: «اللهم اهد قومی فإنهم لا يعلمون» (یا الله! قوم را هدایت نما! زیرا آنها نمی‌دانند).

اموری که در دعوت از حکمت می‌باشند:

بعد از این مقدماتی که بیان داشتم که می‌پندارم شما را با بعضی راه‌های حکمت آشنا کرده است، به راه‌های حکمت و مسلک‌های آن می‌پردازم که راهی به سوی شناخت حقیقی حکمت و آشکارترین صفات دعوت‌گر می‌باشد. سعی می‌کنم به تفضیل این راه‌ها را بیان دارم:

این شرح بر اساس شناخت سرشت انسانها و طبقات دعوت شدگان و انتخاب زمان مناسب و در نظر گرفتن مناسبات می‌باشد. سپس نگرشی به راه‌های دعوت و اسلوب‌های آن دارم... که شامل نیکی کردن با سخن و اشتیاق داشتن بر اشاره نمودن در زمانی که نیازی به

آشکار کردن نباشد و نیت خیرخواهی و پوشاندن عیب دیگران و در حد امکان دوری از مشهور شدن که انسان را در پیمودن راه مشروع ضایع می‌گرداند و کم کردن لغزش‌ها در حد امکان، است. ای برادر بافضیلت! این قسمتی از شرح این امور می‌باشد:

امر اول: سرشت انسانها و طبقات دعوت شدگان:

انسانها در سرشت‌هایشان با یکدیگر فرق دارند و در درک امور با یکدیگر فرق می‌کنند، در علم و هوش، مزاج و احساس و در تمایلات و علاقه‌ها یکی نیستند. آنچه برای دعوتگر با علم شایسته است انتخاب راه ورود مناسب است... زیرا انسانهای مختلف دارای سرشت‌های مختلف و عقل‌های متفاوت می‌باشند.

بله در بین آنها خشمگین و آرام، مؤلف و درس ناخوانده و انسان موجه و غیر موجه وجود دارد.

این سخنی است که علی علیه السلام آن را گفته است و توسط آن قلبها را توصیف کرده است، همان قلبهایی که وحشی می باشند، او گفته است: «قلبها وحشی می باشند و کسی که با آنها الفت داشته باشد، به آنها دست می یابد».

او علیه السلام قلبها را به صورت حیوانی وحشی به تصویر می کشد که در سرشت آن الفت وجود ندارد و باید در ابتدا با آن الفت بر قرار نمود و الله تعالی می داند که این چقدر در میدان خیرخواهی و توجیه کردن مفید می باشد. آیا کسی را می شناسید که به او نسبت جهل یا عدم معرفت یا بد اندیشی داده شود و از این امر خشنود گردد. برای انسان خیلی سنگین است که به او نسبت جهل داده شود و به همین دلیل است که وقتی او را از اشتباهش آگاه می گردانید، خشمگین می شود و در برای رد حق، کوشش می نماید تا مبادا از جهل او پرده برداشته شود.

این دربی است که وقتی به آن نزدیکی حاصل می‌شود، در آن تنفر ایجاد می‌گردد و بلکه ممکن است آن شخص برای دفاع از خودش هجوم بیاورد و آزار برساند و باید دانست که کسی که دارای حکمت و زیرکی در تربیتِ وحوش می‌باشد، همان کسی است که به توفیق الله تعالی در هدایت مردم موفق می‌شود.

تربیت کننده‌ی موفق کسی است که کوشش می‌نماید تا آن قسمتی که در مردم پاک است را بیابد و با عاطفه، از خطاها و حماقت آنها در گذرد... امری که باید بدون تکلف به آن توجه داشت تا مشکلات و ایرادات آنها بر طرف شود. سپس باید به منبع خیر در درون آنها برسد و در این حالت است که محبت و اعتماد آنها جلب می‌شود.

چیزی که باید بر آن سعه‌ی صدر داشت تا بر سرشت مردم دست یابیده شود... باید خیر را تا آنجا برای آنها

تعریف نمود که توان فهم آن را داشته باشند و ملاحظه نمود که دعوت شده قابلیت درک آن را دارد یا خیر و نباید به او مسائلی را رساند که عقل او توانایی فهم آنها را ندارد، اگر این کار صورت نگیرد، گاهی نفرت و باز پس زدن صورت می‌گیرد و گاهی قدرت فکر کم می‌باشد و باعث گرفتار تاریکی فتنه‌ها شدن می‌شود.

ابن مسعود رضی الله عنه در این باره گفته است: «تو سخنی را برای قومی بیان نمی‌داری که عقل آنها توانایی فهم آن را ندارد، مگر آن که این امر باعث گرفتار فتنه شدن بعضی از آنها می‌شود». علی رضی الله عنه گفته است: «برای مردم به گونه‌ای سخن بگویید که متوجهی آن شوند، آیا دوست دارید که الله و فرستاده‌اش تکذیب شوند؟!».

امر دوم: انتخاب زمان مناسب و در نظر گرفتن محیط:
این امری بزرگ و تأثیر گذار در امور حکمت و رسیدن به آن می‌باشد. این کلمه در سخن ابن مسعود رضی الله عنه تبلور

پیدا می‌کند: «قلیها دارای خواست و روی نمودن و همچنین خستگی و پشت نمودن می‌باشند، پس در هنگام خواست و روی نمودن به سراغ آنها روید و آن را در خستگی و پشت نمودن، رها کنید». او هر پنج‌شنبه برای آنان موعظه می‌نمود. مردی به او گفت: دوست دارم تا هر روز ما را موعظه نمایی، او گفت: «چیزی که مرا از این کار باز می‌دارد این است که من کراحت دارم که شما را با موعظه خسته نمایم و غمگین سازم، همان گونه که رسول الله ﷺ برای خسته نشدن ما رعایت حال ما را می‌کرد»^۱.

بله امر این گونه است و نزول کتاب پروردگار ما بر اساس مناسبات، اتفاقات، زمانها و مکانها فرق می‌کرده است.

^۱ - متفق علیه .

شما [اگر از اهل دعوت باشید] به خوبی می‌دانید که مردم در ماه رمضان توجه بیشتری نسبت به غیر ماه رمضان به دین دارند و مناسبات مختلف این‌چنینی زیاد می‌باشند. اتفاقات زیادی که در آنها شادی ایجاد شده و یا آن که مصیبت‌ها وارد می‌شود. توجه نمودن به این مناسبات و در نظر داشتن آنها باعث فهمیدن راز بزرگی می‌شود که در تأثیر گذاشتن بر مردم و قبول از طرف آنها تأثیر زیادی دارد. اگر می‌خواهید درک بیشتری نسبت به این زمانها و احوال داشته باشید، به زمانهایی بنگرید که تأکید شده است که دعا نمودن در آنها مستحب می‌باشد... مانند سحر، نزول باران و رویارو شدن لشگر اسلام در برابر لشگر کفر.

اگر می‌خواهید درباره‌ی این امر مثالی داشته باشید، به حکمت یوسف عليه السلام بنگرید در هنگامی که دو جوان از او درخواست نمودند تا خواب آنها را تعبیر نماید و او

حالت زندان را در نظر گرفت و از فرصت استفاده کرد و
آن دو را به سوی الله واحد و یکتا دعوت داد.

﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ
وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ
إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا
يَعْلَمُونَ﴾ [يوسف: ۳۹-۴۰] (ای دو یار زندان! آیا

خدایان گوناگون بهترند یا خدای یکتای چیره‌مند *
غیر از او چیزهایی را عبادت نمی‌کنید، مگر اسمهایی که
شما و پدران‌تان آنها را به این نام نامیده‌اند و الله [تعالی]
برای این [امر] دلیل محکمی نازل ننموده است [و سخن

^۱ - عده‌ای برای آن که منزلت کلمه‌ی صحابه که مفرد آن صاحب را پایین
بیاورند، این آیه را مثال می‌زنند و می‌گویند: در این آیه یوسف عليه السلام خطاب به
دو مشرک از کلمه‌ی صاحب استفاده کرده است. باید بگوییم: در اینجا صاحب
به کلمه‌ی زندان اضافه شده است و نه این که یوسف عليه السلام آن دو را صاحب و
همنشین خود بداند، بلکه آنها را همنشین زندان و نه همنشین خود معرفی
نموده است. (مترجم)

شما با استناد به وحی و عقل نمی‌باشد]. حکم دادن فقط برای الله است و امر نموده است که غیر او را پرستش و بندگی نکنید! این دینی استوار است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

به این امر، توجه داشتن به شناختها، عاداتهای موجود و سرشتهایی که در شغلها و حرفه‌ها وجود دارد، ملحق می‌شود. اهل علم رحمهم الله در این باره معجزات پیام-آوران الله تعالی را مثال زده‌اند و هر معجزه‌ای مناسب با زمان خودش بوده است، به مانند عصای موسی علیه السلام که در زمان شیوع سحر و جادو معجزه شد و عیسی علیه السلام در زمان پیشرفت پزشکی، پیسی را درمان نمود و کتاب محمد صلی الله علیه و آله در زمان بلاغت عرب نازل شد [و همچنین معجزه‌ای شد که تا انتهای دنیا باقی خواهد ماند، زیرا معجزه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله باید به گونه‌ای می‌شد که چون پیغمبری بعد از او نخواهد آمد، آن معجزه باید باقی می-

ماند تا آیندگان نیز توسط آن پی به پیامبری محمد ﷺ ببرند]. تمامی این موارد منظور ما را بیان می‌دارند.

امر سوم: مراعت کردن امور مهمتر و ترتیب اولویات:

آنچه گفته شد، درباره‌ی دعوت شوندگان گوناگون و فرق سرشت آنها و توجه به زمان و مکان بود... در ادامه‌ی آنها امر مهم دیگری نیز وجود دارد و آن این است که بدون شک حکمت ایجاد می‌کند که به مهمتر بودن مسائلی که به آنها دعوت داده می‌شود نیز توجه صورت گیرد و در اول امر، اموری را به مردم برسانیم، که برای آنها اهمیت بیشتری داشته باشد. مسائل عقیدتی و اصول ملت اسلام و دیانت در مقام اول می‌باشند. زیرا اگر این امور در بنده درست نشود، کار نیکو و عمل پاک از او سر نمی‌زند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ

كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾ [الكهف: ۱۰۳-۱۰۵] (بگو: آیا می-خواهید شما را از زیانکارترین [انسانها] در عمل نمودن خبر دهم * [آنها همان] کسانی هستند که کوشش آنها در زندگی دنیوی باطل است و آنها می‌پندارند که اعمال نیک انجام می‌دهند * آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و دیدار با وی کفر می‌ورزند و در نتیجه اعمال آنها تباه می‌شود و برای آنها در روز قیامت هیچ چیز [مفیدی] نخواهد بود).

در دعوت کلیات و جزئیات وجود دارد و همچنین واجبات و مستحبات و همچنین امور حرام و مکروه و بعضی از مسائل بزرگ و مهم می‌باشند و بعضی مسائل کوچک... هر کدام از آنها باید شناخته شود و در جای خود به آن دعوت داده شود.

می‌پندارم که امر آشکارتر از این است که آن را شرح
دهم، ولی نکته‌ای را برای شما یادآور می‌شوم و آن
همان راه و روش دعوت می‌باشد. وقتی معاذ بن
جبل رضی الله عنه برای دعوت به سمت یمن رفت پیامبر صلی الله علیه و آله این
راه و روش را برای او ترسیم نمود: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ . فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ
. . فَأَعْلَمِهِمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ
يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ . . فَأَعْلَمِهِمْ أَنَّ اللَّهَ
افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تَتَّخِذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فِتْرَةً عَلَى
فُقَرَائِهِمْ»^۱ (تو به سوی قومی از اهل کتاب می‌روی،
اولین چیزی که به آن دعوت می‌دهی گواهی دادن به
این که هیچ معبود و پرستش شونده‌ی برحق‌ی جز الله
وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی وی می‌باشد، باشد. اگر

^۱ - متفق علیه .

در این امر اطاعت کردند، به آنها یاد بده که الله [تعالی] در هر شبانه روز پنج نماز را واجب نموده است و اگر در این امر [نیز] اطاعت کردند. به آنها یاد بده که الله [تعالی] واجب نموده است که صدقه بدهند و آن را از ثروتمندان آنها بگیر و به فقرای آنها بده!).

اموری که از حکمت می‌باشند و در شکل دعوت مورد استفاده قرار می‌گیرند:

منظور از اموری که در شکل دعوت قرار می‌گیرند، اموری است که دعوتگر آن را در راه‌های دعوت مورد استفاده قرار می‌دهد و توسط آن، حق را به مردم ابلاغ می‌نماید و آنها را نسبت به چیزی که به آنها منفعت می‌رساند و یا ضرر را از آنان دفع می‌نماید، بینا می‌گرداند.

این اسلوب‌ها به طور کلی یا کلامی می‌باشد و یا رفتار با دعوت شدگان با مدارا نمودن و نرمی است و کوتاه آمدن در برابر فریاد آنها و پیمودن منهجی که در آن

رغبت ایجاد کردن و ترساندن وجود دارد و تندی و نرمی کردن در آن موجود می‌باشد.
در اینجا شرح این موارد را بیان می‌دارم:

امر اول: سخن نیکو:

اگر دعوتگر سخن خود را استوار نماید و لفظ خود را نیکو گرداند، قسمت بزرگی از حکمت به او داده شده است. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ [البقرة: ۸۳] (و با مردم به نیکي سخن بگوئید!).

طلحة بن عمر گفته است: به عطاء گفتم: تو مردی هستی که مردم با توجه به سرشتهای مختلف آنها دور تو جمع می‌شوند و من مردی تند می‌باشم و برای آنها گاهی سخنان تندی به زبان می‌آورم. گفت: این گونه نباش، زیرا الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ (و با مردم به نیکویی سخن بگوئید!). عطا گفت: این آیه

درباره‌ی یهودیان و مسیحیان می‌باشد، پس این امر
درباره‌ی افراد حق‌گرا چگونه می‌باشد؟!

امام قرطبی رحمه الله در تفسیر این آیه از عایشه رضی
الله عنهما آورده است که پیامبر ﷺ فرموده است: «یا
عائشة لا تكونی فحاشة فإن الفحش لو کان رجلاً لکان
رجل سوء»^۱ (ای عایشه! هرگز دشنام دهنده مباش!
زیرا اگر دشنام دادن از طرف مردی صورت بگیرد آن
مرد، مردی بدسلوک می‌باشد).

قرطبی رحمه الله درباره‌ی آن تعلیقی آورده است و گفته
است: «این تشویقی به اخلاق والا می‌باشد، پس
شایسته‌ی انسان است که با مردم به نرمی سخن بگوید،
انسان باید با چهره‌ای شاده و خنده‌رو با نیکوکار و
گناهکار، آشنا و غریبه سخن بگوید و این باید بدون
آسانگیری بیش از حد باشد و همچنین باید سخن او به

^۱ - القرطبی ۱۶ / ۲ .

گونه‌ای نباشد که برای آن که دعوت شده راضی شود، از حق عدول نماید»^۱.

سخن اگر نیکو باشد و به اندازه‌ی اصول سخن گفتن، حکمت به کار رود و از زیاده نمودن آن خودداری صورت گیرد... نبض قلب زنده را به دست می‌گیرد و درون صادق را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

سخن وقتی نیکو می‌شود که اعتدال در آن رعایت شود و به گونه‌ای کوتاه نشود که فهم آن غیر ممکن شود و به گونه‌ای طولانی نشود که ایجاد خستگی نماید. خطبه‌های پیامبر ﷺ در آنها اعتدال به طور کامل رعایت می‌شد. همان گونه که از جابر بن سمره رضی الله عنه در صحیح مسلم آمده است - در این گفتگوی آرام و سخنی نیکو در بحثی نیکو کمی تفکر نمایید! - : «حصین خزاعی پدر عمران کسی بود که قریش او را بزرگ و جلیل می-

^۱ - القرطبی ۱۶/۲ .

دانست، به او گفته شد که محمد ﷺ معبودان آنها را یاد می‌کند و دشنام می‌دهد. در نتیجه حصین و گروهی از قریش [نزد پیامبر ﷺ] آمدند و نزدیک درب پیامبر ﷺ نشستند. حصین داخل شد و وقتی پیامبر ﷺ او را دید گفت: مکان را برای شیخ باز نمایید! حصین گفت: این چه چیزی است که درباره‌ی تو به من گفته‌اند؟ آیا تو معبودان ما را دشنام می‌دهی؟ فرمود: «یا حصین کم تعبد من آله» (ای حصین! چند معبود را پرستش می‌کنی؟) گفت: هفت عدد بر روی زمین و یکی در آسمان. فرمود: «فإذا أصابك الضر فمّن تدعو» (اگر ضرری به تو برسد، کدام یک را برای دعا می‌خوانی؟) گفت: آن که در آسمان است. فرمود: «فإذا هلك المال من تدعو» (اگر مال تو از بین برود، کدام یک را به دعا می‌خوانی؟) گفت: آن که در آسمان است. فرمود: «يستجيب لك وحده وتشرک معه؟ أسلم تسلم» (آیا یکی از آنها

دعاهای تو را مستجاب می‌کند و این در حالی است که برای او شریک قرار می‌دهی؟ ای حصین! اسلام بیاور و تسلیم [امر پروردگار] شو!، در نتیجه او اسلام آورد و فرزندش در جلوی او ایستاد و سر، دستان و پاهای او را بوسه زد. وقتی حصین خواست بیرون برود، رسول الله ﷺ فرمود: «شیعوه إلی منزله» (تا منزلش او را همراهی نمایند!)^۱.

چقدر جالب است! کافر و در حالی که برای تنبیه کردن آمده بود، وارد شد... و مسلمان و راستگو خارج گردید. ای کاش می‌دانستم! حال قریش با همنشین‌شان و شخص با وجهه‌ای که در بین آنها بود، چگونه بود؟!

در این امر سخن گفتن به نرمی نیز وارد می‌شود، همان سخنی که بشریت را از غربت در می‌آورد و رگهای

^۱ - اهل علم درباره‌ی اسلام حصین اختلاف نظر دارند و قول ارجح این است که او اسلام آورد. همان گونه که حافظ ابن حجر و دیگران آن را بیان داشته‌اند.

غیرت فامیل و خویشانان را بر می‌انگیزد و باعث به وجود آمدن عبارات دلسوزانه و با محبت می‌شود. این ابراهیم علیه السلام است که پدرش را با مهربانی خطاب قرار می‌دهد: ﴿يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا * قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا * قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾ [مریم: ۴۲-۴۷] (ای پدر عزیزم! علمی به من رسیده است که چنین علمی به تو نرسیده است، پس از من تبعیت نما تا تو را به راه درست هدایت نمایم * ای پدر عزیزم! شیطان را عبادت نکن، شیطان در برابر [خداوند] رحمان، نافرمان است * ای پدر عزیزم! من می‌ترسم که عذابی از طرف [خداوند] رحمان

به تو برسد و یاور شیطان شوی * ای ابراهیم! آیا تو مرا از معبودان و پرستش‌شوندگان خودم باز می‌داری، قسم می‌خورم که اگر [این کار خودت را] قطع نکنی، تو را سنگسار نمایم. پس برای مدت زیادی از من دور شو! * گفت: سلامتی بری تو باشد، برای تو از پروردگارم طلب آمرزش خواهم نمود، همانا او در حق من مهربان است).

هر پیامبری به قومش می‌گفت: ای قوم من! شما را یادآور تعهدات خانوادگی و اموری که در آنها دوستی و مهربانی وجود دارد، می‌شوم.

محمد ﷺ نیز به قومش با سخنانی رقت آورد در دعوتی مدارا گونه می‌فرمود: «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ وَاللَّهُ لَوْ كَذَّبَ النَّاسَ جَمِيعًا مَا كَذَّبْتُكُمْ وَلَوْ غَشَّشَتِ النَّاسَ جَمِيعًا مَا غَشَّشْتُكُمْ» (من پیشوایی هستم که به اهل خود دروغ نمی‌گویم [و به راستگویی معروف می‌باشم]. اگر به تمام

انسانها دروغ بگویم، به شما دروغ نمی‌گویم و اگر به تمام انسانها خیانت نمایم، به شما خیانت نمی‌کنم).

امر دوم: باصراحت صحبت نمودن یا با کنایه و اشاره سخن گفتن.

از سخن نیکو با کنایه صحبت کردن و اشاره نمودن بدون آشکارا سخن گفتن می‌باشد.

اگر آشکارا صحبت شود، حجاب هیبت برداشته می‌شود و جرأت بر حمله‌ور شدن و مخالفت از روی فخر فروشی و لجبازی و عناد ایجاد می‌گردد.

اما با اشاره صحبت کردن باعث میل نمودن نفس‌های بافضیلت، ذهن‌های هوشمند و چشمان گشاده می‌شود.

به ابراهیم بن آدهم گفته شد: مردی چیزی را در کسی می‌بیند و یا به او می‌رسد که فلان کار را انجام داده است، آیا باید به آن شخص آن مورد را بگوید؟ گفت:

این درشتی نمودن می‌باشد، بلکه باید با کنایه سخن بگوید.

تمامی این موارد برای بر طرف کردنِ تنگی از نفس‌ها و برانگیختن خیر در دعوت شده توسط دعوتگر می‌باشد. در اینجا است که می‌بینیم که با کنایه صحبت کردن، سنتی بود که پیامبر ﷺ در مورد اصحابش ﷺ آن را به کار می‌گرفت: «ما بال أقوام يفعلون کذا ویقولون کذا» (چه شده است که گروهی این چنین رفتار می‌کنند و آن چنان سخن می‌گویند؟).

امر سوم: خیرخواهی بدون رسوا نمودن.

می‌خواهم در اینجا خیرخواهی را به طور خاص بیان کنم و باید توجه داشت که به تمامی اموری که بیان شد، این امر نیز ارتباط دارد... تا آنجا که باید گفت: خیرخواهی بزرگترین هدف دعوت است و اگر آن وجود نداشته باشد، دعوت به طور کل باطل می‌گردد.

در اینجا به آداب خیرخواهی اشاره می‌شود که یکی از قسمت‌های مهم حکمت در دعوت است. اگر ما از خیرخواهی دور شویم، دعوت ما فقط مشهور کردن و رسوا نمودن می‌باشد. این امر را سخن حافظ ابن قیم رحمه الله آشکار می‌کند، آنجا که گفته است: «نصیحت، نیکی کردن به کسی است که برای او خیرخواهی صورت می‌گیرد و همراه با مهربانی، دلسوزی و غیرت داشتن برای وی می‌باشد و بر چنین شخصی واجب می‌باشد تا به طور محض نیکی نماید که از مهربانی و

رقت قلب ایجاد می‌گردد و هدف خیرخواهی کننده باید رضایت صورت الله تعالی و نیکوکاری به آفریدگانش باشد».

این دعوتی است که باعث اصلاح می‌گردد و باید در آن اخلاص نسبت به الله تعالی وجود داشته باشد و همچنین باید با محافظت از احساس‌های خیرخواهی شده بر اساس اموری که در قبل بیان شد، همراه باشد تا آن که نصیحت و خیرخواهی به دشمنی، جدل، شرخواهی و اختلاف تبدیل نشود.

آنچه تأکید شده است و در این امر باید در آن دقت نمود، این است که یادآور شدن انسانی به بدی، در اصل حرام شده است. به یکی از پیشینیان گفته شد: «آیا دوست داری که کسی عیب‌های تو را به تو بگوید؟» گفت: «اگر بخواهد مرا توبیخ نماید، نه نمی‌خواهم».

فرقی بین نصیحت و خیرخواهی با ایراد گرفتن وجود ندارد، مگر نیت، انگیزه و اشتیاق داشتن به پوشاندن عیوب. پیامبر ﷺ نیز از آن که شخصی ملک یمین خود را ملامت کند، نهی فرموده است و فرموده است: «إذا زنت الأمة فتبین زناها فلیجلدها ولا یثرب»^۱ (اگر ملک یمینی زنا کرد و زنای او آشکار شد، او را شلاق بزنید، ولی ملامت نکنید!).

فضیل عیاض گفته است: «مؤمن می پوشاند و خیرخواهی می کند و گناهکار هتک حرمت می کند و عیب می گیرد». آنان می گفتند: «کسی که در مقابل مردم به برادرش چیزی را امر نماید [و اشتباه او را متذکر شود] همانا از او عیب جویی کرده است».

این چنین است که انسان خیرخواه و راستگو، نیتش این نمی باشد که عیب های کسی که برای او خیرخواهی

^۱ - متفق علیه .

می‌کند را انتشار دهد و فقط هدف او از بین بردن مفاسد و بیرون آوردن برادرش از سختی و بلایا می‌باشد. بین کسی که هدفش خیرخواهی است و کسی که هدفش رسوا نمودن است، فرق وجود دارد و نباید یکی از آنها با دیگری اشتباه گرفته شود.

همان گونه که أم الدرداء رضی الله عنها گفته است: «کسی که برادرش را پنهانی موعظه دهد، او را زینت داده است و کسی که او را به طور آشکار موعظه دهد، همانا او را رسوا کرده است».

امر چهارم: آداب تعامل

سخن در قبل درباره‌ی امور حکمت که در سخن گفتن و مخاطب قرار دادن و نیکویی بحث کردن بود، گذشت. در این قسمت به بعضی از اموری اشاره می‌شود که شایسته است در آداب برخورد کردن با دعوت شده، انجام گیرد، مخصوصاً وقتی در آنها چیزی دیده می‌شود

که شایسته است تا آنها را بیدار نمود و واجب است تا تغییر در آن صورت پذیرد.

این قسمت شامل نرمی در تعامل، آرامش داشتن و چشم پوشی کردن از لغزشها و جاهایی که در آن رغبت ایجاد کردن و ترساندن باید ایجاد گردد، سخن به میان آمده است.



حالتی از نرمش در تعامل:

سرشت‌ها دارای اشتیاق زیادی به کسی می‌باشند که به آنها نیکی کند و با نرمی و چهره‌ای باز با آنان برخورد نماید.

همچنین شدت عمل باعث ایجاد تکبر، نفرت و لجبازی می‌شود و شخصِ مقابل، از روی تکبر به گناه مرتکب می‌شود. به مانند این را در قبل بیان نمودیم. تعاملی تأثیرگذار است که با نرمش همراه باشد و در این

صورت است که قلبها را می‌گشاید و سینه‌ها را فراخ می‌گرداند. باید توجه داشت که محمد ﷺ، اصحابش ﷺ و مؤمنان بین خودشان مهربانترین انسانها می‌باشند.

معاویة بن الحکم السملی ﷺ آورده است: «همراه رسول الله ﷺ نماز می‌خواندیم که مردی در بین مردم عطسه نمود و گفتیم: «یرحمک الله» (الله تو را رحمت نماید). مردم برای من چشم غره رفتند و گفتم: مادرت بی‌فرزند شود، از من چه می‌خواهید؟ شروع نمودند با دستهایشان بر ران‌هایشان زدن، در اینجا بود که فهمیدم که آنان می‌خواهند مرا ساکت نمایند، وقتی دیدم که آنها می‌خواهند مرا ساکت کنند، ساکت شدم و این در حالی بود که پیامبر ﷺ پدر و مادرم فدایش شوند، نه مرا زد و نه مرا دشنام داد».

در روایتی دیگر آمده است: «هرگز معلمی را ندیدم که از رسول الله ﷺ بیشتر مدارا نماید، او فرمود: «إن هذه

الصلاة لا يحل فيها شيء من كلام الناس ، إنما هو التسبيح والتكبير وقراءة القرآن» (در این نماز حلال نیست که انسانی سخن بگوید، آن فقط تسبیح (سبحان الله گفتن)، تکبیر (الله اکبر گفتن) و خواندن قرآن می باشد).

به همین معنا ماجرای عربی بادیه نشین است که در قسمتی از مسجد ایستاد و ادرار نمود. صحابه رضی الله عنهم خواستند تا به او حمله ور شوند، پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از این کار نهی نمود و وقتی کار او تمام شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «إن المساجد لا تصلح لهذا إنما هي لذكر الله والصلاة» (مساجد برای این کار نمی باشد و مسجد فقط برای یاد الله و نماز می باشد). بادیه نشین در حالی بازگشت که می گفت: یا الله! من و محمد را رحمت کن و همراه ما کسی را رحمت ننما! و در این هنگام بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خنده کنان فرمود: «لقد حجرت واسعا» (آنچه

را که الله تعالی گشاده داشته است، تنگ گرفتی (زیادی سخت گرفتی)).

حافظ تعلیقی بر این ماجراها آورده و گفته است: هدف نزدیک کردن او به اسلام و ترک نمودن سخت گیری در ابتدا می باشد. این چنین است بازداشتن از گناهان و شایسته است تا با لطف نمودن انجام گیرد تا قبول شود. این چنین است آموزش علم و باید تدریجی صورت گیرد، زیرا اگر کاری در ابتدا آسان باشد، برای کسی که به آن مشغول می شود، دوست داشتنی می گردد و باید با روی گشاده برخورد نمود تا نتیجه ی آن توشه برداشتن شخص مورد خطاب بشود. والله أعلم.

امام احمد رحمه الله در این باره گفته است: «شاگردان ابن مسعود رضی الله عنه وقتی از کنار گروهی می گذشتند و در آنها چیزی را می دیدند که ناپسند می دانستند، می گفتند: مهلت داده شود، الله شما را رحمت نماید».

حسن بصری رحمه الله به عروسی دعوت شد، برای او ظرفی از نقره آوردند که در آن غذایی از خرما و روغن بود، آن را گرفت و با تکه نانی عوض کرد و از آن تکه نان خورد [زیرا استفاده از ظرف طلا و نقره برای مسلمان حرام است] مردی گفت: این خودداری به علت فقر می باشد. [در اینجا بود که حسن بصری رحمه الله با او به علت حرفی که زده بود، تندی نمود].

روایت شده است که موعظه گری، خلیفه مأمون را موعظه نمود، در حالی که در سخن خود، تندی می کرد، خلیفه به آن مرد گفت: ای مرد! مدارا کن! همانا الله تعالی بهتر از تو را به سوی بدتر از من فرستاد و به او امر نمود تا با مدارا برخورد نماید، الله تعالی می فرماید: ﴿اَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ۖ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ [طه: ۴۳-۴۴] (شما دو نفر به سوی فرعون بروید، زیرا او طغیان نموده است * و با او به

نرمی سخن بگویید! باشد که متذکر شود و یا ترس از بهت و عظمت [من] در وی ایجاد گردد).



امر پنجم: ملاطفت نمودن

ملاطفت نمودن حالتی از تعامل است که دلیلی بر وجود حکمت می‌باشد و باعث می‌شود تا به هدف رسیده شود، به همراه این که کرامت و بزرگی دعوتگر و دعوت شده حفظ می‌شود.

امام بخاری (بخارایی) بابی را در صحیحش قرار داده است به نام: «المداراة مع الناس» (ملاطفت نمودن با مردم)، سپس حدیثی را از عایشه رضی الله عنها بیان داشته است: مردی از پیامبر ﷺ اجازه خواست و او فرمود: «أئذنوا له فبئس ابن العشيرة، أو بئس أخو العشيرة» (به او اجازه دهید که بد انسانی می‌باشد)، وقتی داخل شد، با او به نرمی سخن گفت. عایشه رضی

الله عنها گفت: گفتم: ای رسول الله! چیز دیگری درباره-ی او گفתי، ولی وقتی داخل شد، با نرمی با او سخن گفתי؟! فرمود: «أى عائشة، إن شر الناس منزلة عند الله من تركه أو ودعه الناس اتقاء فحشه» (ای عایشه! شرّترین مردم نزد الله [تعالی] کسی است که دیگران او را از ترس بدگفتاری و بد رفتاری کنار بگذارند [و در حدیثی دیگر: به او احترام بگذارند]).

ابن بطال گفته است: ملاطفت از اخلاق مؤمنان است و آن بال مهربانی گشودن بر مردم، با سخنی نرم سخن گفتن و ترک سنگدلی و درشتخویی می باشد و این از بزرگترین سبب های به وجود آمدن انس و الفت می باشد. گفته است: بعضی از مردم فکر می کنند، ملاطفت نمودن، همان چاپلوسی است و این درست نمی باشد، زیرا ملاطفت مستحب است و چاپلوسی حرام است. فرق آنها این است: ریشه ی چاپلوسی (مداهنة) دهان

است و آن این است که به ظاهر امری بیان شود و اصل آن در باطن پنهان بماند و علماء آن را این گونه شرح داده‌اند: همشینی با فاسق در حالی که به ظاهر رضایتمندی از وی نشان داده شود و منکر آن فاسق دفع نگردد، می‌باشد.

ولی ملاطفت (مداراة): مدارا نمودن با جاهل، هنگام تعلیم وی و مدارا نمودن با فاسق هنگام نهی کردن او از کارش و ترک نمودن درشتخویی به طوری که در ظاهر ایجاد نگردد و زشت معرفی کردن کار وی همراه با لطف نمودن در سخن و عمل، مخصوصاً زمانی که احتیاج به ایجاد الفت باشد.

اگر این معنا تحقق یابد به این سخن حسن بصری رحمه الله می‌رسیم: می‌گویند: ملاطفت نصف عقل است و من می‌گویم که آن تمام عقل می‌باشد.

ابویوسف رحمه الله تعدادی از کسانی که ملاطفت نمودن با آنها واجب است را شمرده است. از آنها این موارد می باشد: قاضی که تأویل می کند، مریض، زن و عالمی که از او علم کسب می شود. همچنین بیشترین کسانی که ملاطفت با آنها صورت می گیرد از ترس شرّ و آزار آنها می باشد.

در حکمتهای لقمان آمده است: ای پسرکم! کسی که بگوید: شرّ با شرّ خاموش می شود، دروغ گفته است، پس اگر انسان راستگوست، دو آتش درست کند و ببیند آیا یکی از آنها دیگری را خاموش می کند، بلکه فقط خیر، شرّ را خاموش می کند، همان گونه که آب، آتش را خاموش می گرداند.

به ملاطفت اجازه داده شده است، زیرا انسان برای در کنار جمع بودن، آفریده شده است و نه برای گوشه گیری و برای بدنبال نیکی رفتن آفریده شده است و نه برای به

دنبال زشت رفتن و برای همکاری آفریده شده است و نه برای انفرادی عمل کردن. به انسان چیزهای روانی و طبیعی می‌رسد، مانند دوست داشتن، بغض ورزیدن، رضایت‌مندی، خشم، پسندیدن و زشت شماردن. اگر بخواهد در تمامی این موارد و در هر حالتی با مردم درگیر شود، اجتماع دچار مشکل می‌شود و شناختی باقی نمانده و دست مردم از همکاری کوتاه می‌شود. از حکمت‌های الله تعالی در آفریدگانش این است که برای انسان ادبی قرار داده است که توسط آن شخص را در برابر اتفاقاتی که می‌افتد یا اموری که مورد پستی وی می‌شود، باز می‌دارد و این همان مدارا و ملاطفتی است که منظور ما می‌باشد.

ملاطفت شامل برخورد نیکو و سخن گفتن به نرمی می‌باشد و خودداری از آنچه که از آن برداشت می‌شود که شخص دچار بغض یا خشم یا زشت شمردن شده

است... مگر زمانی که در این برداشت خیری در پوشاندن، برتری دادن و اصلاح کردن وجود داشته باشد.

جالب است که در راه گذشتگان نظری داشته باشیم و وصیت سحنون به پسرش محمد را بدانیم: «... بر دشمنت سلام کن! با او ملاطفت کن! که رأس ایمان ملاطفت با مردم است». محمد بن ابی الفضل هاشمی گفته است: به پدرم گفتم: چرا با فلانی مجالست می‌کنی، در حالی که دشمنی او برای تو آشکار است؟ گفت: آتش را خاموش می‌کنم و دوستی را روشن می‌نمایم.

جانها به ملاطفت تمایل دارند. فهمیده‌ام که مردم برای این آفریده شده‌اند که به مانند یک جسد باشند. اعضای سالم بدن باید برای زنده ماندن به یکدیگر متصل باشند و هر کدام کار خود را انجام دهند و اگر قسمتی از بدن که در علم پزشکی برای درمان آن راهی وجود ندارد،

دچار مشکل شود، باید برای درمان، آن عضو بدن قطع گردد.

هدف از ملاطفت این است که مردم را بر رضایتمندی و الفت گرفتن، یکجا جمع کند و این باید داخل در حد و مرزهایی باشد که شایسته آن است. این ملاطفت نباید، قضاوت را از عدالت منع کند و خیرخواهی را از مدار نمودن. باید دانسته شود که هوشمندی شخص و حکمت او، ارزش زیادی در موفق شدن او به ملاطفت و نیکویی انجام آن و راهی برای رسیدن به آن، دارد.

وقتی مردم با یکدیگر فرق می‌کنند، ملاطفت با آنها نیز فرق می‌کند. ملاطفتی که از حق جدا شود، از سوی بدفهمی و پندار اشتباه می‌باشد. سخت‌ترین ملاطفت با کسانی است که با حق و فضیلت وارد جنگ شده‌اند و اگر در مسیر انسان قرار گرفتند، باید با توجه به مقتضای آن، با آنها ملاطفت صورت گیرد.

ملاطفت با کسی که امید به راه یافتگی و اصلاح وی می‌رود، مهم‌تر و بزرگ‌تر است ملاطفت با کسی است که دائماً در انحرافات قدم بر می‌دارد و دارای سرشت پستی است و این چنین افرادی به گونه‌ای عمل می‌کنند که امید انسان را از اصلاح آنها و استقامت برای تغییر آنها، قطع می‌کنند.

از تمامی این سخنان معلوم می‌شود که ملاطفت نمودن، راهی گرامی است که افراد با حکمت و باهوش آن را طی می‌کنند و افراد با فضیلت، از حد و مرزهای آن عبور نمی‌کنند.

اگر دوست داشتید، چالوسی را از ملاطفت جدا کنید، باید بدانید که چالوسی اظهار رضایتمندی از امر غلطی است که ظلم و فسق می‌باشد و یا رضایتمندی از سخن باطل و عمل منع شده، می‌باشد.

چاپلوسی راهی نکوهیده است که از روی دروغگویی و پیمان شکنی می‌باشد.

دروغ است برای آن که شخص چاپلوسی کننده، طرف مقابل را به چیزی توصیف می‌کند که در او وجود ندارد و کسی که دروغگویی در این‌باره برای او آسان شود، دروغگویی در کارهای دیگر نیز برای او آسانتر می‌شود. همچنین پیمان شکنی می‌باشد، زیرا هدف چاپلوسی کننده، راضی کردن طرف مقابل در هر حالتی می‌باشد و برایش مهم نیست که چه وعده‌ای به او می‌دهد و این او را به سوی آن سوق می‌دهد که در وعده‌ی دادنش صداقت نداشته باشد.

چاپلوسان زبانشان را در اطاعت از ستم به کار می‌گیرند و فقط سخنی را به زبان می‌آورند که طرف مقابل دوست دارد گفته شود [و حق بودن آن سخن، برای آنها مهم نمی‌باشد].

ماوردی رحمه الله گفته است: «درست است که انسان امر شده است تا با دشمنانش الفت برقرار نماید و به آنها [برای دعوت آنها به اسلام] نزدیک شود، ولی شایسته نمی‌باشد که در کنار آنها آرام بگیرد و به آنها اعتماد نماید، بلکه باید از این امر، خودش را حفظ نماید و از مکر و فریب آنها برحذر باشد. دشمنی وقتی در سرشتهای محکم می‌شود، به سرشتی تبدیل شده [که برداشتن آن] غیر ممکن می‌شود و به صورت صفتی دائمی در می‌آید و در این هنگام است که فقط باید به آنها اظهار الفت نمود و ضررهای آنها را توسط آن دفع نمود، مانند آتشی که توسط آب خاموش می‌شود و در این حالت است که عمل انسان میوه می‌دهد، حتی اگر در سرشت [طرف مقابل] آتش وجود داشته باشد و [این دشمنی] به صورتی صفتی دائمی در آمده باشد که قابل تغییر نمی‌باشد. شاعر گفته است:

وإذا عجزت عن العدو فداره ... وامزح له إن المزاح
وفاق

اگر در برابر دشمن ناتوان شده‌ای، با او ملاطفت نما ...
و شروع به شوخی نمودن کن که شوخی نمودن باعث
ایجاد موافقت [وی] می‌شود.

فالنار بالماء الذی هو ضدها ... تعطى النضاج وطبعها
الإحراق

آتش توسط آب که ضد آن است [خاموش می‌شود] ...
در این حالت است که [عمل انسان] میوه می‌دهد، در
حالی که درون آن آتش وجود دارد.

از آنچه که بیان شد، معلوم می‌شود که بر مصلحان شامل
دعوت‌گران و علماء واجب است تا به این امر عمل کنند.
واجب است با چاپلوسی جنگ شود تا زمین از آن پاک
شده و در سرزمین‌ها و مکانهای تربیت، فرق بین
چاپلوسی و ملاطفت شناخته شود، در نتیجه‌ی آن مردم

را به گونه‌ای خطاب قرار دهند که در آن مهربانی، ادب و شجاعت وجود داشته باشد و به کسانی احترام بگذارند که از شنیدن چاپلوسی دروغین گوش‌های خود را حفظ می‌کنند و در جایی که احتیاج به سخن آشکار است، حقایق را بر آنها نپوشانند.



امر ششم: نادیده گرفتن لغزشها و کوتاه کردن نگاه از اشتباه دیگران

اسلوب ملاطفت که در قسمت پیش بیان شد، این امر را در برابر دارد که باید خطای کوتاهی کنندگان را نادیده گرفت و این تا زمانی است که راهی برای اصلاح آنها وجود دارد و اگر انسانهای گرامیی بودند نیز باید از لغزشهای آنها صرف نظر کرد و مخصوصاً هنگامی که این اسلوب راهی برای از بین بردن و یا کم کردن آن خطا داشته باشد.

اگر خواهان دلیلی قوی می‌باشید، به ماجرای حاطب بن ابی بلتعۃ رجوع کنید... این واقعه‌ای صادقانه می‌باشد و حالتی آشکار از ضعف بشری را در لحظه‌ای از لحظه‌های زمانی نشان می‌دهد و باید توجه داشت که او از اصحاب بدر بود. از روی خطای بزرگ او، عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: مرا به حال خود بگذارید تا گردن این منافق را بزنم! ولی وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از حاطب رضی الله عنه سوال نمود و او ماجرا را برایش بیان کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لقد صدق ولا تقولوا إلا خيرا . أما علمت يا عمر أن الله قد اطلع على أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم» (همانا راست گفته است و چیزی غیر از خیر [به او] نگوئید! ای عمر! آیا می‌دانی که الله [تعالی] اهل بدر را مورد امتحان قرار داده است و فرموده است: هر کاری می‌خواهید، انجام دهید! همانا من شما را آمرزیده‌ام).

نادیده گرفتن لغزشها، اقرار به درست بودن باطل نمی‌باشد، بلکه نجات دادن شخص از آنچه گرفتار آن شده می‌باشد.

حکایت شده است دو برادر از پیشینیان بودند که یکی از آنها استقامت ننمود [و از راه منحرف شد]. به برادرش گفته شد: آیا با او قطع رابطه نمی‌کنی و او را رها نمی‌سازی؟ گفت: او در حال حاضر از هر زمانی به من نیازمندتر است، زیرا او دچار لغزش شده است و من باید دست او را بگیرم و در سرزنش نمودن او باید ملاحظت به خرج دهم تا او را دعوت دهم تا به آنچه که قبلاً بر آن بود، باز گردد.

حق این است که کسی که اشتباه می‌کند یا دچار ذلت می‌شود، باید سخنان دلسوزانه‌ای را بشنود و با شمع می‌باید برای او روشنی ایجاد نموده تا به نیکوکاری خود بازگردد و با بهترین یادران قدم بردارد.

ابودرداء رضی الله عنه از کنار مردی گذشت که دچار گناهی شده بود و مردم او را دشنام می دادند، کار آنها را زشت دانست و به آنها گفت: آیا اگر او در چاه می افتاد، سعی نمی کردید تا او را بیرون آورید؟ گفتند: بله. گفت: پس برادرنتان را دشنام ندهید و الله را شکر کنید که شما را از بلایی که سر او آمده است، حفظ نموده است. گفتند: آیا به او بغض نمی ورزی؟ گفت: فقط به عمل او بغض می ورزم و اگر آن را ترک کند، او برادر من است. [این نکته خیلی جالب است که به شخص گناه کار بغض ورزیده نشود، بلکه به عمل زشت او بغض ورزیده شود و این آخرین ذره ی ایمان است].



امر هفتم: رغبت ایجاد کردن و ترساندن و جاهایی که باید شدت عمل نشان داد

تمام مسائلی که در قبل آمد و تأکیدی بر نرمی، مدارا نمودن، ملاطفت، چشم پوشی از لغزشها و نادیده گرفتن خطاها بود، منافاتی با این امر نیک ندارد که در شرع بیان شده است و برای دعوتگران و مربیان ضرورت دارد، بلکه آن رغبت ایجاد کردن و ترساندن، و نرمی و تندی می‌باشد. ولی آنچه در تعامل اول باید باشد، رغبت ایجاد کردن می‌باشد، همان گونه که امام احمد گفته است: «مردم نیازمند ملاطفت و مدارا، بدون تندخویی می‌باشند، ولی اگر مردی آشکارا و علنی مرتکب فسق و بدی شد، باید او را نهی نمود. زیرا گفته شده است: برای فاسق حرمتی وجود ندارد و کسی که مصرانه [گناه خود را] آشکار می‌کند، حرمتی برای وی وجود ندارد».

راه پیامبران الله علیهم السلام که در قرآن آمده است، راهی بین این دو امر بوده است: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ * قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا * يَعْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ [نوح: ۱-۴] (ما نوح را به سوی قومش فرستادیم [و به او گفتیم: قومت را قبل از آن که گرفتار عذاب دردناک شوند، بترسان * گفت: ای قوم من! من برای شما ترساننده‌ای آشکار می‌باشم * به این که الله را عبادت کنید و از او تقوا پیشه نمایید و از من اطاعت کنید * [در این صورت است که] گناهان شما را برای شما می‌بخشد و اجل شما را تا وقتی معین به عقب می‌اندازد).

درباره‌ی محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ * يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ

لَيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿التغابن: ۸-۱۰﴾ (پس ایمان بیاورید به الله و فرستاده اش و نوری که آن را نازل نموده ایم و [بدانید که] الله از آنچه انجام می دهید، باخبر است * در روز جمع شدن، شما را جمع می کند که آن [روز،] روز زیانکاری است و کسی که به الله ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، بدی های او را از او پاک می گرداند و او را به باغهایی که نهرها از زیر آن جاری است، داخل می نماید، در آن تا ابد جاودان خواهد ماند و آن کامیابی بزرگی می باشد * و کسانی که کفر بورزند و آیات ما را تکذیب کنند، آنان همنشینان آتش جهنم خواهند بود، د آن جاودان هستند و بد بازگشت گاهی می باشد).

رغبت ایجاد کردن به آن وعده‌های که الله تعالی داده است و شامل نیکی پاداش در دنیا و نیکی بی‌مشکلی در آخرت می‌باشد: ﴿وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الصف: ۱۳] (و دیگر چیزی که دوست دارید، [همان] یاری از طرف الله [تعالی] و پیروزی نزدیک و بشارت بده به مؤمنان).

همچنین ترساندن از وعید الله تعالی و غیرت داشتن او بر چیزهایی که حرام نموده است و همچنین ترس از مجازات دردناک او که در آینده‌ی دور و نزدیک به سراغ انسان می‌آید: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲] (و این چنین است که پروردگارت اهل سرزمینی را در حالی که آنها ظالم هستند، مجازات می‌کند. همانا مجازات او دردناک و شدید است).

ای خواننده‌ی گرامی: باید این امور و مانند آنها را مورد بررسی قرار دهیم، تا خیر تحقق پیدا کند و راه را بیابیم و بهترین حکمت نصیب ما شود: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [البقرة: ۲۶۹] (و به کسی حکمت داده شود، همانا خیر زیادی به او داده شده است و کسی پند نمی‌گیرد، مگر صاحبان خرد).

اگر دعوت‌گران درست عمل کنند، جانها دارای قدرت زیادی در قبول حق می‌باشند و آنها دوست دارند تا سخنان الله تعالی و سخنان فرستاده‌ی او ﷺ را شنیده و از پندها سود ببرند و در اینجاست که به خیر نزدیک می‌شوند و برای دست یافتن به آن آماده می‌شوند. دعوت‌گران به سوی الله تعالی باید این سنت‌ها را فهمیده و به شکل درست مورد استفاده قرار دهند و به مردم راهنمایی‌های دین را برسانند و نه این که آنان را در

معرض داد و فریاد خیابانی و غوغای عمومی قرار دهند. همچنین از لغزشگاه‌ها و راه‌های انحرافی که دشمنان ملت، شامل کافران و منافقان آن را در سر راه قرار می‌دهند، باید به شدت دوری کنند.

الله تعالی تمامی ما را به رسیدن به راه هدایت و درست کردن اعمال و هدفها، توفیق دهد.

صلی الله علی محمد و آله و صحبه و سلم.